



روابط

علت و معلولی و چرایی مشکلات شخصیت های سریال بسیار دم دستی و نخ نما هستند. البته که می دانیم طبق یکی از روایات رایج در دنیا، داستان جدیدی وجود ندارد و قصه ها تکراری هستند اما بعد از این همه سال تجربه، نعمت الله باید بداند که همان قصه های تکراری را با روایتی نو به مخاطب ارائه کند زیرا در غیر این صورت مخاطب امروزی که بسیار باهوش است و سریال های الف ویژه خارجی را در همین بستر نمایش خانگی، برای تماشا در دسترس دارد، وقت و هزینه خودش را هدر نداده و بیش از یکی دو قسمت، تماشای این سریال را ادامه نمی دهد.



روابط علت و معلولی و چرایی مشکلات شخصیت های سریال بسیار دم دستی و نخ نما هستند. البته که می دانیم طبق یکی از روایات رایج در دنیا، داستان جدیدی وجود ندارد و قصه ها تکراری هستند اما بعد از این همه سال تجربه، نعمت الله باید بداند که همان قصه های تکراری را با روایتی نو به مخاطب ارائه کند زیرا در غیر این صورت مخاطب امروزی که بسیار باهوش است و سریال های الف ویژه خارجی را در همین بستر نمایش خانگی، برای تماشا در دسترس دارد، وقت و هزینه خودش را هدر نداده و بیش از یکی دو قسمت، تماشای این سریال را ادامه نمی دهد.

«پدر گوار دیولا»

معجونی ناهمگون از سینمای وسترن، فیلم فارسی و فیلم هندی!

مریم اسدزاده
نویسنده

احترام همسرش را دارد و هم عشق زری را و گوار دیولا که فقط به خاطر دادن فرزندی به همسری زری را می خواهد، این بیوک است که مردتر است.

علاوه بر این موضوع از همین روایت ها حتماً خواننده این مطلب به بی مایه بودن سریال پی برده است. البته در این میان آشفته بازاری از قصه های فرعی هم وجود دارد. از روایتی هندی که عشق دو میانسال را که اتفاقاً جرقه عشق شان هم از دیدن فیلم هندی خورده است تا داستان عشق میان کنترلچی سینما پوری (سیامک صفری) و همسرش که با دیالوگی کلیشه ای و یادگار از فیلم فارسی این گونه خود را معرفی می کند که: «امانت دارم، امانت دار زلم و یه سینما که سقش صدقه سری من هنو سر جاشه.» روی این تصاویر ترانه آسمان چشم او از آرتوش پخش می شود و تنها ربطش به این صحنه ها ملودی غمگین اش است و الا محتوای ترانه هیچ ارتباطی با صحنه ندارد، (آسمان چشم او آینه کیست... درد و نفرین، درد و نفرین بر سفر یاد). در دیالوگی دیگری می گوید: «هر که باملوک (همسرش را بازی پریش نظریه) در افتاد، و افتاد، چرا؟ چون این سینما شده یه هتل بی ستاره که ملوک به کلیه برسه.» از این دست دیالوگ های ملنطن که هیچ معنایی پشت آن نیست، در این سریال بیش از حد تحمل وجود دارد.

در کل سریال ترانه ها اصلاً با تصویر همخوانی ندارند و فقط آنچه کارگردان دوست داشته پخش می شود؛ مثلاً در قسمت ششم، یکی از ترانه های فیلم سلطان قلب ها در ماشینی که پدر گوار دیولا و صاحب کارش در آن نشسته اند، پخش می شود. موضوع درباره این است که برای تغذیه زن باردار چه چیزی خوب است و ترانه «یه دل میکه برم برم یه دل میکه نرم نرم» پخش می شود! که باز هم مانند مصداق قبل هیچ ربطی به این صحنه ندارد.

برگردیم به مصداق قصه های فرعی و کلیشه ای بودن آنها، در صحنه ای رمانتیک که گفتیم عاشقانه ای میان دو میانسال شکل می گیرد، ورئه سینمای قدیمی یعنی یکی از پسران ننه مکروک (افسانه خانم) صاحب متوفی سینما، مکروک (محمد رضا علیمردانی) که گروگان گرفته شده و همسر دوم فضل (هنگامه

مدیری و حمید فرخ نژاد بهره می برد، البته الباقی تیم هم آنقدر در بازیگری ممتاز هستند که مخاطب با دیدنشان در تیزر و پوسترهای تبلیغاتی کار به انرا اعتماد کرده و برای دیدنش ترغیب شود؛ ستارگانی چون ستاره اسکندری، سیامک صفری، علیرضا خسته، مرجانه گلچین، هنگامه قاضیانی، مهدی سلطانی سروستانی، محمدرضا علیمردانی، سارا خوتینی ها، امیرمهدی ژوله و... تا آرش عدل پرور.

اوست. او در قسمت چهارم وقتی مازیا (آرش عدل پرور) در حال بستن چمدان سفر برای رفتن از کشور است، سلیقه خودش و این ادعای ما را با این تصاویر که مازیا از میان قفسه کتاب ها، کتاب جسد های شیشه ای نوشته مسعود کیمیایی را برگزیده و در کوله اش می گذارد، نشان می دهد.

پدر گوار دیولا داستان فوتبالیستی (حمید فرخ نژاد) است که دارایی اش را برای رفتن به خارج از دست داده، الکی شده و برای خلاصی از ورشکستگی با زنی متمول که طرفدار و عاشق اوست، همکاری می کند. او برای محصول کار خنجات بنفشه (فریبا نادری) تبلیغ می کند و بنفشه هم برایش خانه ای ویلایی اجاره کرده اما به نام خودش و این اهرم فشار است تا هر زمان گوار دیولا به خواست او عمل نکند، او را از خانه بیرون کند.

او مشکل روانی دارد و در نهایت تهدیدش را عملی و آنها را از خانه بیرون می کند. گوار دیولا ی مسرت در تصادف، باعث مرگ فرزندش می شود و همسرش ریحانه (سارا خوتینی ها) در اثر این اتفاق به بیمارستان روانی می رود و گوار دیولا زنی به نام زری (ستاره اسکندری) را صیغه می کند تا صاحب فرزندی شود و ریحانه را دوباره به زندگی طبیعی بازگرداند. اما فردی به نام بیوک (مهران مدیری) که اکنون در زندان است، عاشق زری بوده و به او گفته بمان تا از زندان برگردم. خود بیوک البته زن دارد، زنی که قبلاً عاشقش بوده نابیناست و چون پرستارش بوده عاشقش شده و او را به همسری گرفته است اما بازی سوار

بر موتور به بیرون می زند و جگر به نیش می کشد، داستان و خرده روایت هایی دم دستی و کپی شده از فیلم فارسی های پیش از انقلاب. اما فقط این مشکل سریال نیست، سریال با تعدد شخصیت ها و نشان دادن سینمای متروکه که نمادی از سرزمین است، فراموش می کند که قهرمان قصه اش که بود و داستان بیوک پررنگ تر می شود، البته بین بیوک و گوار دیولا، این بیوک است که مخاطب طرفدار اوست چون برای عشقش می جنگد برعکس گوار دیولا که حتی با کشته شدن فرزندش علاوه بر الکل به شیشه و مواد دیگر هم معتاد شد و تنها تلاشش باردار کردن زنی دیگر و سوء استفاده از او فقط به عنوان ماشین جوجه کشی است. هر دو مرد خواهان زری، خودشان همسری قانونی دارند، بین بیوک که هم

پدر گوار دیولا سریالی است که در نمایش خانگی و پلتفرم تماشاخانه پخش می شود. این سریال به نویسندگی و کارگردانی سعید نعمت الله ساخته شده و محصول سال ۱۴۰۲ است. این مجموعه دومین ساخته نعمت الله در شبکه نمایش خانگی است؛ سعید نعمت الله پیش از این سریال خواب زده را هم برای نمایش خانگی ساخته بود که مخاطب را جلب نکرد و دیده نشد. این بار اما او از بازیگران تراز اول و گرافیک قوی چون مهران

همین طور آلبوم های موسیقی سریال با خوانندگانی چون سالار عقیلی، رضا یزدانی، آرش و مسیح عدل پرور که البته آرش در فیلم هم نقش خواننده را بازی می کند و ترانه های خودش را با گیتار می نوازند و خواننده های دوره گرد است. تمام این موارد باعث می شود مخاطب کنجکاو شود و مترصد آغاز پخش این سریال باشد، اما با همان قسمت اول این ذوق کور شد و پوشیمان از وقت تلف کرده برای این سریال می شود. اما کارگردان هم به ترفندی دیگر دارد، گویا خود سازندگان هم به نقایص سریال واقف بودند، لذا یک قسمت به سریال اضافه شده است به نام قسمت صفر. جالب است که نحوه بیان داستان و حتی کارگردانی در قسمت صفر با کل سریال تفاوت دارد و البته قابل قبول تر است. اگر قسمت صفر وجود نداشت، مخاطب سرگردان می ماند و برای سرگردانی اش تا قسمت ششم پاسخی وجود نداشته است. روابط علت و معلولی و چرایی مشکلات شخصیت های سریال بسیار دم دستی و نخ نما هستند. البته که می دانیم طبق یکی از روایات رایج در دنیا، داستان جدیدی وجود ندارد و قصه ها تکراری هستند اما بعد از این همه سال تجربه، نعمت الله باید بداند که همان قصه های تکراری را با روایتی نو به مخاطب ارائه کند زیرا در غیر این صورت مخاطب امروزی که بسیار باهوش است و سریال های الف ویژه خارجی را در همین بستر نمایش خانگی، برای تماشا در دسترس دارد، وقت و هزینه خودش را هدر نداده و بیش از یکی دو قسمت، تماشای این سریال را ادامه نمی دهد.

تیم خوب و بازیگران حرفه ای و آلبوم های موسیقی سریال، و تیرینی را به نمایش می گذارد که مخاطب به دیدن سریال ترغیب شود اما بعد از چند قسمت مخاطب دل زده می شود از این همه سهل اندیشی در قصه پردازی، با فیلمنامه ای که گویی بازگشته ایم به دوران فیلم فارسی، آن هم ابتدای آن، که اهالی سینما در حال آزمون و خطا بودند و از قواعد سینمایی برای پرداخت قصه شان اطلاعی نداشتند. نعمت الله بشدت تحت تأثیر مسعود کیمیایی و سینمای اوست، اما نه کیمیایی دوران قبصر و گوزن ها بلکه کیمیایی معکوس و خون شد و خائن کشی، شاهد مثال ما تنها دیالوگ ها و قصه پردازی بدون پیرنگ مشخص سریال پدر گوار دیولا نیست بلکه خود نعمت الله قصد دارد بدانیم که او شیفته سبک کیمیایی و آثار

وارد ماجرا می شود، بدون آنکه قصه اصلی حرکتی روبه جلو داشته باشد. در کانتینر محل زندگی علیرضا خسته تلویزیونی روشن را می بینیم با نمایشی از بازی چارلز برانسون و ویس اور تصاویر و صدای او را می شنویم که کاراکتر مقابلش به او خیانت کرده و همزمان تصویر آستین خالی یک بارانی را می بینیم که دستی از درون آن بیرون می آید و دستی دیگر هم با انگشتان بسته و فقط انگشت اشاره به سمت چپ از آستین دوم و دست چپ بارانی بیرون می آید، بعد اسلحه ای که به دست گرفته و همزمان با چارلز برانسون در فیلم به سمت دشمنان شلیک کرده و با سر لوله تفنگ به سبک هنرپیشگان فیلم های وسترن کلاهش را بالا زده و می گوید شناختی نه؟... سبز علیم... با لحنی که ما را یاد بابا پنجعلی می اندازد، نعمت الله اگر در مقابل سلیقه فیلمنامه نویسی اش مقاومت نمی کرد آنقدر درگیر نوستالژی بازی است که بعید نبود اگر نام او را به جای سبزه علی همان پنجعلی می گذاشت! این صحنه ها پیش از آنکه خنده دار و کارتونی باشد، نشان دهنده سلیقه کارگردان و حرف دل اوست که عاشق پسندمیش. «ما سرائی از دختر خودش که به دست آنها دزدیده شده نمی گیرد و نمی گوید چرا اینجا و در خانه شما نیست و فقط می گوید حتماً گرسنه است و با شنیدن اینکه غذا پتزا خورده می گوید خوب خوبه و نگرانی اش برطرف می شود و برمی گردد به خانه خودش یعنی سینمای متروکه!

کارگردان زمان بندی سریال را هم رعایت نمی کند. به عنوان نمونه، قسمت پنجم زمان کمتری نسبت به قسمت های قبل دارد و با آنچه گذشت و تیتراژ ابتدا و انتها فقط ۴۴ دقیقه است و البته باز هم شخصیتی جدید و اوست، همکاری می کند

قاضیانی) که خود داستانی دیگر دارد، شکل می گیرد. روی پرده سینمای قدیمی فیلم می بینند و مکروک از عشرت می پرسد فیلم چی می بینی؟ می گوید سنگام. اما کارگردان فقط شنیده است که سنگام فیلمی قدیمی و نوستالژیک است و در صحنه ای مصنوعی علیمردانی و قاضیانی به هم نگاه می کنند و باید باور کنیم با دیدن این فیلم عاشق هم شدند. از ضعف این صحنه که بگذریم اما چرا می گویم کارگردان فقط نام فیلم را شنیده است، چون قبلاً هنگام معرفی خود به پوری از فیلم های قدیمی یاد کرد و نام همین فیلم را برد و گفت: «سنگام، ویچی» اما ویچی (آمیئا باچان) هنرپیشه فیلم قانون بود که در دهه ۶۰ بارها از تلویزیون پخش شده بود و اصلاً در فیلم سنگام بازی نکرده است.

در صحنه ای از قسمت ششم عشرت با پیش نهاد خانه و داماد از طرف دشمن خونی خودش یعنی همسر اول فضل (مرجانه گلچین) که ارث او و دخترش را بالا کشیده است در عرص چند دقیقه به دشمنش اعتماد کرده و می گوید: «دامادم کو باید پسندمیش.» اما سرائی از دختر خودش که به دست آنها دزدیده شده نمی گیرد و نمی گوید چرا اینجا و در خانه شما نیست و فقط می گوید حتماً گرسنه است و با شنیدن اینکه غذا پتزا خورده می گوید خوب خوبه و نگرانی اش برطرف می شود و برمی گردد به خانه خودش یعنی سینمای متروکه!

کارگردان زمان بندی سریال را هم رعایت نمی کند. به عنوان نمونه، قسمت پنجم زمان کمتری نسبت به قسمت های قبل دارد و با آنچه گذشت و تیتراژ ابتدا و انتها فقط ۴۴ دقیقه است و البته باز هم شخصیتی جدید و اوست، همکاری می کند

پدر گوار دیولا داستان فوتبالیستی (حمید فرخ نژاد) است که دارایی اش را برای رفتن به خارج از دست داده، الکی شده و برای خلاصی از ورشکستگی با زنی متمول که طرفدار و عاشق اوست، همکاری می کند

